

همه ما کلمه هوش را صدها بار شنیده‌ایم و احتمالاً درک کلی از معنی آن داریم. با این حال مفهوم هوش طی چندین دهه در روانشناسی مورد بحث بوده است. هوش به طرق مختلف تعریف می‌شود و شامل توانایی‌های سطح بالاتر (مانند استدلال انتزاعی، بازنمایی ذهنی، حل مسئله و تصمیم‌گیری)، توانایی یادگیری، دانش عاطفی، خلاقیت و سازگاری برای برآوردن موثر خواسته‌های محیط است. هوش ممکن است به معنای داشتن اطلاعات زیاد در مورد موضوعات مختلف یا تفکر سریع و توانایی استدلال باشد. چنین عواملی نمایانگر چیزی است که روانشناسان از آن به عنوان هوش سیال و هوش متبلور یاد می‌کنند. مردم اغلب ادعا می‌کنند با افزایش سن هوش آن‌ها کاهش یافته است. تحقیقات نشان می‌دهند که هوش سیال پس از نوجوانی شروع به کاهش می‌کند اما هوش متبلور در طول بزرگسالی همچنان افزایش می‌یابد. روانشناس ریموند کتل ابتدا مفاهیم هوش سیال و متبلور را مطرح کرد و با دانش آموز خود جان هورن این نظریه را بیشتر توسعه داد نظریه کاتل - هورن در مورد هوش سیال و متبلور نشان می‌دهد که هوش متشکل از توانایی‌های متفاوتی است که با یکدیگر ارتباط برقرار کرده و با هم کار می‌کنند تا هوش کلی فردی تولید شود. برخی از محققان استدلال می‌کنند که هوش یک توانایی کلی است، در حالی که برخی دیگر ادعا می‌کنند که هوش شامل مهارت‌ها و استعداد‌های خاصی است. روانشناسان ادعا می‌کنند که هوش ژنتیکی یا ارثی است و دیگران ادعا می‌کنند که تا حد زیادی تحت تأثیر محیط اطراف است. هوارد گاردنر، روانشناس آمریکایی این ایده را مطرح کرد که انواع مختلفی از هوش وجود دارد. او پیشنهاد کرد که هیچ هوش واحدی وجود ندارد، بلکه هوش‌های متمایز و مستقل متعددی وجود دارد که هر یک نشان‌دهنده مهارت‌ها و استعداد‌های منحصر به فرد مربوط به یک دسته خاص است. گاردنر در ابتدا هفت هوش چندگانه را پیشنهاد کرد: زبانی، منطقی - ریاضی، فضایی، موسیقی، حرکتی بدنی، بین فردی و درون فردی و از آن زمان به بعد هوش طبیعی‌گرایی را به آن افزوده است. گاردنر معتقد است که اکثر فعالیت‌ها (مانند رقص) شامل ترکیبی از این هوش‌های چندگانه (مانند هوش مکانی و حرکتی) هستند. او همچنین پیشنهاد می‌کند که این هوش‌های چندگانه می‌تواند به ما در درک مفاهیمی فراتر از هوش مانند خلاقیت و رهبری کمک کند. و اگرچه این نظریه توجه جامعه روانشناسی و عموم مردم را به خود جلب کرده است، اما ایراداتی دارد. مطالعات تجربی کمی وجود دارد که در واقع این نظریه را آزمایش کند و این نظریه انواع دیگری از هوش را فراتر از مواردی که گاردنر فهرست کرده است، در نظر نمی‌گیرد. رابرت استرنبرگ نظریه هوش سه‌گانه را ارائه کرد که اجزای آن را در نظریه گاردنر فاقد بود. این نظریه مبتنی بر تعریف هوش به عنوان توانایی دستیابی به موفقیت بر اساس استانداردهای شخصی و زمینه فرهنگی اجتماعی فرد است. طبق نظریه سه‌گانه، هوش دارای سه جنبه تحلیلی، خلاق و عملی است (استرنبرگ، ۱۹۸۵). پس از بررسی نظریه‌های متداول در زمینه هوش، مشخص می‌شود که اشکال مختلف بسیاری از این مفهوم به ظاهر ساده وجود دارد. از یک سو، اسپیرمن ادعا می‌کند که هوش در بسیاری از زمینه‌های مختلف زندگی قابل تعمیم است و از سوی دیگر، روانشناسانی مانند تورستون،

گاردنر و استرنبرگ معتقدند که هوش مانند درختی با شاخه‌های مختلف است که هر یک نمایانگر شکل خاصی از هوش هستند. هوش بصری - فضایی یکی از هشت نوع سبک یادگیری است که در نظریه هوش‌های چندگانه هاوارد گاردنر تعریف شده است. سبک یادگیری بصری - فضایی یا هوش بصری-فضایی به توانایی فرد در درک، تجزیه و تحلیل و درک اطلاعات بصری در جهان اطراف خود اشاره دارد. در اصل، آن‌ها می‌توانند مفاهیم را در ذهن خود تصویر کنند. افرادی که دارای این سبک یادگیری هستند تمایل دارند بصری فکر کنند و اغلب یادگیری را به همان شیوه ترجیح می‌دهند. آن‌ها در دیدن تصویر بزرگ خوب هستند، اما گاهی اوقات از جزئیات غافل می‌شوند. هوش زبانی - کلامی توانایی بیان و بیان خود عنصری است که انسان را از سایر جانداران متمایز می‌کند. انسان از کودکی گوش می‌دهد، مشاهده می‌کند و رابطه اصوات با معانی آن‌ها را می‌سنجد. هوش کلامی - زبانی یکی از هشت هوشی است که نظریه هوش چندگانه هاوارد گاردنر را تشکیل می‌دهد. گاردنر هوش را توانایی حل مشکلات یا ایجاد محصولات که در یک یا چند محیط فرهنگی ارزش دارند تعریف می‌کند. او می‌گوید هشت نوع هوش وجود دارد که با هم کار می‌کنند، اما در عین حال، مستقل هستند و ظرفیت توسعه بر اساس محرک‌ها را دارند. هوش کلامی - زبانی افراد را قادر می‌سازد تا از طریق زبان ارتباط برقرار کنند. این مربوط به ظرفیت و توانایی اداره زبان مادری یا سایر زبان‌ها، به صورت شفاهی یا کتبی، برای برقراری ارتباط و بیان افکار است. این هوش توانایی دستکاری نحو، آوایی، عمل‌گرایی و معناشناسی زبان را درک می‌کند. این یکی از هوش‌های مورد مطالعه در کنار هوش منطقی ریاضی است و هوش جهانی محسوب می‌شود. هوش کلامی - زبانی، تولید زبان، از جمله شعر، استعاره، تشبیه، دستور زبان، ادبیات، پیچش زبان و استدلال انتزاعی را کنترل می‌کند. هوش کلامی - زبانی مترادف با دو زبانه بودن نیست، اما می‌تواند بر سهولت یادگیری زبان‌های جدید اثر بگذارد. مانند هوش بین فردی، هوش کلامی - زبانی بر یکی از ارکان سازگاری انسان استوار است: تعاملات اجتماعی. توسعه آن به فعالیت‌هایی مانند گوش دادن، صحبت کردن، خواندن و نوشتن بستگی دارد. افرادی که دارای هوش کلامی - زبانی توسعه یافته هستند از کلمات به عنوان راهی برای بیان افکار خود و استفاده از ترکیب، نحو و تجسم نوشتار استفاده و افکار انتزاعی را به جملات کامل معنی‌دار تبدیل می‌کنند. آن‌ها از سازمان دستوری برای سازماندهی ایده‌های خود بهره می‌برند. هوش ریاضی توانایی تجزیه و تحلیل منطقی موقعیت‌ها یا مشکلات، شناسایی راه حل‌ها، انجام تحقیقات علمی و حل عملیات منطقی و ریاضی را در بر می‌گیرد. این یکی از هشت نوع هوش چندگانه است که توسط هاوارد گاردنر پیشنهاد شده است. افرادی که دارای هوش منطقی-ریاضی هستند مهارت خوبی در حل مسئله دارند و از تفکر درباره ایده‌های انتزاعی مانند انجام آزمایشات علمی لذت می‌برند. افرادی که از هوش محاسباتی بالایی برخوردارند، داده‌ها را با استفاده از منطق و بررسی روابط علت و معلولی تجزیه و تحلیل می‌کنند و اغلب با اطلاعات ذهنی کار نمی‌کنند. در عوض به حقایق واضح و داده‌های پیچیده اهمیت می‌دهند. توانایی نتیجه‌گیری و مشاهدات نیز از ویژگی‌های مهم افراد دارای هوش ریاضی است. اگرچه گاهی اوقات این تصور را ایجاد می‌کنند که گیج هستند اما ذهن آن‌ها مانند یک کامپیوتر در پس زمینه

کار می‌کند. افرادی که از هوش منطقی بالایی برخوردارند اغلب منطقی توصیف می‌شوند، به این معنی که می‌توانند به راحتی اشکال را تشخیص داده و بین مفاهیم انتزاعی ارتباط برقرار کنند.

افرادی که از هوش حسی حرکتی بالایی برخوردار هستند در حرکت بدن، انجام اعمال و کنترل بدنی خوب عمل می‌کنند. افرادی که در این زمینه قوی هستند تمایل به هماهنگی و مهارت چشم و دست عالی دارند. عناصر اصلی هوش حرکتی - حرکتی کنترل حرکات بدنی فرد و توانایی کنترل ماهرانه اشیا است. گاردنر توضیح می‌دهد که این شامل احساس زمان‌بندی، احساس واضح از هدف یک عمل فیزیکی و همچنین توانایی آموزش پاسخ‌ها می‌شود. افرادی که از هوش حسی - بدنی بالایی برخوردارند، باید در فعالیت‌های بدنی مانند ورزش، رقص و ساخت وسایل خوب عمل کنند. گاردنر معتقد است مشاغلی که مناسب کسانی است که هوش بدنی و حرکتی بالایی دارند عبارتند از ورزشکاران، رقاصان، موسیقیدانان، بازیگران، سازندگان، افسران پلیس و سربازان. اگرچه این مشاغل را می‌توان از طریق شبیه‌سازی مجازی تکرار کرد اما یادگیری فیزیکی واقعی مورد نیاز در این هوش را ایجاد نمی‌کند. هوش موسیقایی ظرفیت تشخیص بلندی، ریتم، آهنگ و لحن است. این هوش به ما این امکان را می‌دهد که موسیقی را بشناسیم، ایجاد و بازتولید کرده و در مورد آن تأمل کنیم، همانطور که توسط آهنگسازان، رهبران، موسیقیدانان، خواننده و حساس شنوندگان نشان داده شده است. بین موسیقی و احساسات ارتباط وجود دارد و هوش ریاضی و موسیقایی نیز ممکن است دارای فرایندهای ذهنی مشترک باشند. افراد دارای این نوع هوش معمولاً برای خود آواز می‌خوانند یا ساز می‌زنند و از صوتی که از نظر دیگران پنهان است و نسبت به آن بی‌توجه هستند، آگاهی و توجه نشان می‌دهند. هوش وجودی به حساسیت عمیق و توانایی افراد در پاسخگویی به سوالات عمیق مانند معنای وجود اشاره دارد. این یکی از پیچیده‌ترین انواع نه‌گانه هوش است که در تحقیقات گاردنر ذکر شده است. افرادی که دارای هوش وجودی هستند نه تنها راحت در مورد این سوالات جدی صحبت می‌کنند بلکه برای یافتن پاسخ آن‌ها در تلاش هستند. اگر می‌خواهید بدانید معنای زندگی چیست، بعد از مرگ چه اتفاقی می‌افتد و در مورد مسائل مربوط به وجود انسان حساسیت بالایی از خود نشان می‌دهید هوش وجودی بالایی دارید. هوش بین فردی توانایی درک و تعامل مؤثر با دیگران است. این شامل ارتباطات کلامی و غیر کلامی مؤثر، توانایی توجه به تمایزات بین دیگران، حساسیت به خلق و خو و مزاج دیگران و توانایی سرگرم کردن دیدگاه‌های مختلف است. معلمان، مددکاران اجتماعی، بازیگران و سیاستمداران همگی هوش بین فردی از خود نشان می‌دهند. جوانان با این نوع هوش در بین همسالان خود رهبر هستند، در برقراری ارتباط خوب هستند و به نظر می‌رسد احساسات و انگیزه‌های دیگران را درک می‌کنند. هوش درون فردی ظرفیت درک خود و افکار و احساسات و استفاده از چنین دانشی در برنامه‌ریزی و هدایت زندگی فرد است. هوش درون شخصی نه تنها شامل درک خود، بلکه از وضعیت انسان نیز می‌شود. این امر در روانشناسان، رهبران معنوی و فیلسوفان مشهود است. این جوانان ممکن است خجالتی باشند. آن‌ها از احساسات خود بسیار آگاه هستند و خود انگیزه دارند. افراد برای حل مشکلات موجود در زندگی روزمره از هوش عملی

استفاده می‌کنند، زمانی که فرد بهترین تناسب را بین خود و خواسته‌های محیط پیدا می‌کند. سازگاری با محیط خواسته‌ها شامل استفاده از دانش به دست آمده از تجربه برای تغییر هدفمند خود متناسب با محیط (سازگاری)، تغییر محیط متناسب با خود (شکل دهی) یا یافتن محیط جدیدی است که در آن کار می‌کند (انتخاب)

هوش سیال توانایی حل مسئله در شرایط جدید بدون اشاره به دانش قبلی، بلکه بیشتر با استفاده از منطق و تفکر انتزاعی است. هوش سیال را می‌توان در مورد هر مشکل جدیدی به کار برد زیرا دانش خاصی لازم نیست (کتل، ۱۹۶۳). با افزایش سن، هوش سیال افزایش و سپس در اواخر دهه ۲۰ کاهش می‌یابد. منظور از هوش متبلور استفاده از دانش قبلی است، مانند حقایق خاص آموخته شده در مدرسه یا مهارت‌های حرکتی خاص یا حافظه عضلانی. با افزایش سن و به دست آوردن دانش، هوش متبلور افزایش می‌یابد. نظریه کاتل - هورن (۱۹۶۶) در مورد هوش سیال و متبلور نشان می‌دهد که هوش از تعدادی توانایی مختلف تشکیل شده است که برای ایجاد هوش کلی فردی با یکدیگر تعامل و همکاری می‌کنند. به عنوان مثال اگر از یک آزمون ریاضی سخت استفاده می‌کنید، برای پردازش اعداد و معنی سوالات به هوش متبلور خود متکی هستید اما ممکن است از هوش روان برای حل مسئله جدید و رسیدن به راه حل مناسب استفاده کنید. همچنین ممکن است هوش سیال به هوش متبلور تبدیل شود. راه حل‌های جدیدی که با تکیه بر هوش سیال ایجاد می‌کنید، می‌توانند با گذشت زمان، پس از ادغام در حافظه بلند مدت، به هوش متبلوری تبدیل شوند. این نشان می‌دهد که چگونه انواع مختلف هوش با یکدیگر تداخل دارند و با یکدیگر تعامل دارند و ماهیت پویای آن را آشکار می‌کنند هیجان‌ات حالات روانی مبتنی بر بیولوژیکی هستند که توسط تغییرات عصبی فیزیولوژیکی ایجاد می‌شوند، که به طور متفاوتی با افکار، احساسات، واکنش‌های رفتاری و میزان لذت یا نارضایتی همراه است. در حال حاضر اجماع علمی در مورد تعریف هیجان وجود ندارد. هیجان‌ات اغلب با خلق، شخصیت، گرایش، خلاقیت آمیخته هستند. تحقیقات در مورد احساسات در دو دهه گذشته افزایش یافته است و زمینه‌های بسیاری از جمله روانشناسی، پزشکی، تاریخ، جامعه‌شناسی احساسات و علوم رایانه در این زمینه کمک کرده‌اند. نظریه‌های متعدد سعی در توضیح منشا، عملکرد و جنبه‌های دیگر هیجان دارند. پژوهش‌ها در مورد مفهوم هیجان شامل توسعه داده‌هایی است که به مطالعه فرآیندهای تصویری fMRI و اسکن PET باعث تحریک و برانگیختن احساس می‌شود. علاوه بر این، اسکن تأثیرگذار در مغز کمک می‌کنند. از دیدگاه مکانیکی، هیجان یک تجربه مثبت یا منفی که با الگوی خاصی از فعالیت فیزیولوژیکی مرتبط است. احساسات تغییرات فیزیولوژیکی، رفتاری و شناختی متفاوتی را ایجاد می‌کنند. نقش اصلی احساسات برانگیختن رفتارهای تطبیقی بود که در گذشته به انتقال ژن‌ها از طریق بقا، تولید مثل و انتخاب خویشاوند کمک می‌کرد. برخی نظریه‌ها، شناخت جنبه مهمی از هیجان است. با این حال، نظریه‌های دیگر ادعا می‌کنند که هیجان از شناخت جدا است و می‌تواند مقدم بر آن باشد. تجربه آگاهانه یک هیجان، نمایشی ذهنی از تجربه آن هیجان را در گذشته نشان می‌دهد که یا فرضی است که با لذت یا نارضایتی ارتباط دارد. حالات با توضیحات کلامی تجربیات و توصیف یک

وضعیت داخلی ایجاد می‌شود. هیجان‌ها پیچیده هستند و نظریه‌های مختلفی در مورد این پرسش وجود دارد که آیا باعث تغییر در رفتار ما می‌شوند یا خیر

فیزیولوژی هیجان با برانگیختگی سیستم عصبی ارتباط تنگاتنگی دارد. هیجان همچنین با گرایش رفتاری مرتبط است. افراد برون‌گرا اجتماعی‌تر هستند و احساسات خود را ابراز می‌کنند، در حالی که افراد درون‌گرا بیشتر از اجتماع کنار می‌روند و احساسات خود را پنهان می‌کنند. احساسات اغلب نیروی محرکه انگیزه هستند. از سوی دیگر، احساسات نیروهای علی نیستند بلکه فقط سندروم‌های اجزا هستند که ممکن است شامل انگیزه، احساس، رفتار و تغییرات فیزیولوژیکی باشد، اما هیچ یک از این اجزاء هیجان نیستند و همچنین احساس موجودی نیست که باعث ایجاد این اجزا می‌شود. هیجان شامل اجزای مختلف مانند تجربه ذهنی، فرایندهای شناختی، رفتار بیانگر، تغییرات روانی و فیزیکی و رفتار ابزاری است. در یک زمان، دانشگامیان سعی کردند احساسات را با یکی از مؤلفه‌ها شناسایی کنند: ویلیام جیمز با تجربه‌ای ذهنی، رفتارگرایان با رفتار ابزاری، روانشناسان با تغییرات فیزیولوژیکی و غیره. اخیراً گفته می‌شود هیجان از همه اجزا تشکیل شده است. اجزای مختلف هیجان بسته به رشته تحصیلی تا حدودی متفاوت طبقه‌بندی می‌شوند. در روانشناسی و فلسفه، هیجان معمولاً شامل تجربه‌ای ذهنی و آگاهانه است که در درجه اول با بیان روانکاوی، واکنش‌های بیولوژیکی و حالات روانی مشخص می‌شود. توصیف چند جزء مشابهی از احساسات در جامعه‌شناسی یافت می‌شود. به عنوان مثال پگی تویتس هیجان را شامل اجزای فیزیولوژیکی، برجسب‌های فرهنگی یا احساسی (مانند عصبانیت، تعجب)، اعمال بیان‌گر بدن و ارزیابی موقعیت‌ها و زمینه‌ها توصیف کرد. انگیزش و هیجان که یکی از مباحث روانشناسی است که به چرایی و چگونگی رفتارهای انسان با توجه به شرایط درونی، محیطی و فرهنگی می‌پردازد

